

## جمله

سخن گفتن یک رفتار پیچیده و عجیب است که فقط از آدمیزاد سر می‌زند. ما گاهی با خودمان (در دلمان) حرف می‌زنیم، که به آن می‌گوییم تفکر و گاهی با دیگران حرف می‌زنیم که به آن می‌گوییم ارتباط اجتماعی. طبیعتاً وقتی شاعری، شعرش را می‌نویسد و چاپ می‌کند، قصدش حرف زدن با خودش نیست! یعنی از زبان، برای ایجاد ارتباط فکری و عاطفی با دیگران بهره گرفته‌است؛ بنابراین وقتی از ما می‌خواهند نوع جمله‌های یک بیت یا عبارت را پیدا کنیم یا تعداد آن‌ها را بشماریم، به آن جنبه از زبان اشاره دارند که باعث ارتباط ما با دیگران می‌شود. سخن گفتن یک رفتار است که در برابر دیگران از ما سر می‌زند، همچنان که خندیدن یا گریستن ما در برابر دیگران یک رفتار با کنش از سوی ماست و خواسته یا ناخواسته واکنش افراد دیگری را در پی دارد. خوب داریم کم کم به تعریف جمله از نظر دستوران‌ها - که خودشان هیچ وقت نتوانستند آن را درست تعریف کنند - نزدیک می‌شویم.

فرض کنید اگر در لحظه آغاز دیدار با کسی، فقط به او بگوییم: «من این روزها در این گرمای تابستان» او نمی‌داند باید به گفته ما چه واکنشی نشان دهد، پس هنوز جمله ما شکل نگرفته است، اما اگر بگوییم: «من این روزها در این گرمای تابستان معمولاً از خانه بیرون نمی‌آیم.» او می‌داند نسبت به سخن ما باید چگونه واکنش نشان دهد و برای مثال می‌گوید: «پس خیلی وقتتان را نمی‌گیرم.» در این جا، با **یک کنش و واکنش از جنس واژه‌ها** روبه‌رو هستیم که به آن جمله می‌گوییم:

- من این روزها در این گرمای تابستان خیلی از خانه بیرون نمی‌آیم (جمله نخست) پس خیلی وقتتان را نمی‌گیرم (جمله دوم)

راستی، «سلام» یادمان رفت! حتماً در آغاز سخنان به او می‌گوییم «سلام» و او در واکنش به آن، می‌گوید: «سلام»، پس هم «سلام» ما و هم «سلام» او، هر کدام، یک جمله‌اند زیرا پیام روشنی را به شنونده رسانده‌اند و او می‌داند نسبت به آن پیام باید چه واکنشی نشان دهد؛ اما مثلاً اگر پیش از هر سخنی به او می‌گفتیم «اگر» یا «تا فردا غروب» یا «سه چهار ساعت در روز» یا «آزادی اندیشه در فرهنگ ایرانی» او نمی‌دانست پیام ما چیست و منتظر می‌ماند تا جمله‌مان کامل شود؛ بنابراین «اگر»، «تا فردا غروب»، «سه چهار ساعت در روز» «آزادی اندیشه در فرهنگ ایرانی»

همگی، یک «واژه» یا «گروه» اند که هنوز به مرتبهٔ جمله بودن صعود نکرده‌اند، در حالی که «سلام» واژه‌ای است که توانسته به سطح جمله ارتقا یابد، زیرا بلافاصله پس از شنیدنش، مخاطبِ ما واکنش مناسب را نشان می‌دهد و می‌گوید: «سلام!»

## تعریف جمله

حداقل واژه‌هایی که بتوانند پیامی را به شنونده منتقل کنند و او بتواند به آن واکنش مناسبی نشان دهد، یک جملهٔ کامل است.

**تمرین:** با توجه به تعریف جمله، کدام یک از اجزای زبانی زیر نمی‌توانند به تنهایی جمله باشند؟

- |  |  |         |          |
|--|--|---------|----------|
| ۱. خیر                                       | ۲. آن‌ها   | ۳. یواش | ۴. تنها  |
| ۵. برخیز                                     | ۶. بیمارستان هزارتخت خوابی امام خمینی            |         |          |
| ۷. تنها راه برون‌رفت از این وضعیت نابه‌سامان | ۸. چگونگی ساخت داروهای زیستی از راه مهندسی ژنتیک |         |          |
| ۹. آیا                                       | ۱۰. آه   | ۱۱. آتش | ۱۲. زغال |
| ۱۳. آه                                       | ۱۴. خدا  |         |          |

### پاسخ تحلیلی:

۱. مطمئناً اگر در لحظهٔ دیدار کسی، به او بگوییم «خیر»، او نمی‌داند پیام ما چیست و باید چه واکنشی نشان دهد ← «خیر» به تنهایی جمله نیست.
۲. «آن‌ها»: شکی نیست که به تنهایی جمله نیست.
۳. «یواش»: پیام مشخصی دارد و شنونده پس از شنیدن این واژه، واکنش مناسبی نشان می‌دهد ← «یواش» به تنهایی یک جمله است. (به آن «شبه‌جمله» می‌گویند که به زودی بیش‌تر در موردش خواهیم آموخت.)
۴. «تنها»: شکی نیست که به تنهایی جمله نیست.
۵. «برخیز»: آشکارا پیامی را می‌رساند و واکنش مناسبی را در پی خواهد داشت ← «برخیز» به تنهایی یک جمله است.
۶. «بیمارستان هزارتخت خوابی امام خمینی»: مفهوم مشخصی دارد اما پیامی را نمی‌رساند و واکنش مناسبی را در پی ندارد ← به تنهایی جمله نیست (یک گروه اسمی طولانی است نه یک جملهٔ کامل).
۷. «تنها راه برون‌رفت از این وضعیت نابه‌سامان»: به تنهایی جمله نیست.
۸. «چگونگی ساخت داروهای زیستی از راه مهندسی ژنتیک»: باز هم پیام مشخصی را نمی‌رساند و واکنش مناسبی را باعث نمی‌شود ← جمله نیست. (یک گروه اسمی پرمحتوا و طولانی است، اما جمله نیست.)



۹. «آیا»: به تنهایی پیام مشخصی را نمی‌رساند و ما نمی‌دانیم که در پاسخ چه بگوییم؟ «آیا» به تنهایی جمله نیست. (قید پرسش است.)
۱۰. «آه»: پیام مشخصی دارد (من راضی نیستم) و واکنش ما را موجب می‌شود «آه» به تنهایی یک جمله است (همان «شبه جمله».)
۱۱. «آتش»: اگر به معنای «شلیک کنید» باشد حتماً یک جمله است اما اگر در معنی معمول خود (آتش و شعله) به کار رفته باشد، فقط اسم است.
۱۲. «زغال»: فقط می‌تواند یک اسم باشد و هیچ‌گاه جمله نیست.
۱۳. «آه»: معمولاً برای بیان رنج و اندوه به کار می‌رود و واکنش شنونده را در پی دارد؛ مثلاً پس از شنیدن «آه» از زبان کسی، به او می‌گوییم: «چه شده؟» «آه» معمولاً یک جمله است (شبه جمله).
۱۴. «خدا» معمولاً اسم است، اما اگر طوری بخوانیم که شنونده بفهمد داریم «خدا» را صدا می‌زنیم (با تکیه بر هجای اول واژه «خدا») آن وقت پیامی را می‌رساند: «خدایا به من توجه کن» «در صورتی که **منادا** باشد، پیام کاملی را می‌رساند و جمله است.

فعالاً به همین یادآوری بسنده می‌کنم که شبه‌جمله‌ها، جمله‌هایی هستند که بدون استفاده از فعل، پیام کاملی را می‌رسانند. در ادامه کامل بررسی‌شان می‌کنیم.

## گونه‌های جمله از نظر نوع پیام

جمله‌ها بر پایهٔ پیام‌هایی که می‌رسانند و واکنش‌های متفاوتی که در شنونده برمی‌انگیزانند، به چهار گروه دسته‌بندی می‌شوند:

- ۱. جمله‌های خبری:** نمونه: نوروز آمد. جشنی بزرگ در ایران برپا شده است. کتاب‌های درسی به هوای تازه نیازمندند. هم‌مرگ بر جهان شما نیز بگذرد. هم‌وعو سگان شما نیز بگذرد. ز دانش دل پیر برنا بُود. تورا دین و دانش رهند درست.
- ۲. جمله‌های پرسشی:** نمونه: خانهٔ دوست کجاست؟ تا طلوع انگور چند ساعت راه است؟ از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ نمایی وطنم؟ از زخم قلب آبابی در سینهٔ کدام شما خون چکیده است؟ لب‌هایتان کدام، در کام او شکفته نهان، عطر بوسه‌ای؟
- ۳. جمله‌های دستوری:** برای بیان دستور (امر و نهی) یا خواهش بیان می‌شوند؛ نمونه: ببین، بیا، نترس، کمک کن. گنهم محو کن بیامرمز (مرا بیامرز). افسرده مباش. خوش همی خند (بخند). (در پایان جمله‌های دستوری **نقطه** می‌آید.)
- ۴. جمله‌های عاطفی:** این جمله‌ها، دعا، نفرین، شگفتی، تحسین یا احساس بد ما را نسبت به یک موضوع منتقل می‌کنند؛ نمونه: آه! آه! به به! آفرین! چه خوب! وای! عجب ماجرای شگفتی! چقدر دروغ! مرگ بر آمریکا! زنده باد مخالف من!

ای درینا مرغ خوش الحان من! تُفوبر تو ای چرخ گردون تُفو! خوشا شیراز و وضع بی مثالش! که مازندران شهر ما یاد باد! همیشه بر و بومش آباد باد!

### تست آهوزشی: در کدام گزینه‌های بیش تری از جمله از نظر نوع پیام، دیده می‌شود؟

- ۱) رخ ما به ماه ماند که ز مهر می‌گدازد / دل ما چو چنگ زهره که گسسته تار بادا
- ۲) چه عروسی است در جان که جهان ز عکس رویش / چو دو دست نوعروسان تر و پُرنگار بادا
- ۳) به دو چشمم از دو چشمش چه پیام‌هاست هر دم / که دو چشمم از پیامش خوش و پرخمار بادا
- ۴) به عذار جسم منگر که بپوسد و بریزد / به عذار جان نگر که، خوش و خوش عذار بادا

### پاسخ تحلیلی:

گزینه نخست: رخ ما به ماه ماند (جمله خبری) که ز مهر می‌گدازد (جمله خبری)  
 دل ما چو چنگ زهره [است] (جمله خبری) که گسسته تار بادا (جمله عاطفی، چون دعایی یا به ظاهر نفرینی مطرح شده است).  
 گزینه دوم: چه عروسی است در جان (جمله پرسشی) که جهان ز عکس رویش چون دو دست نوعروسان تر و پرنگار بادا (جمله عاطفی)  
 گزینه سوم: به دو چشمم از دو چشم هر دم چه پیام‌هاست! (جمله عاطفی تعجیبی، چون شاعر خودش می‌داند، چه پیام‌هایی با نگاه بین او و یارش رد و بدل می‌شود، فقط دارد شگفتی‌اش را از این گفت‌وگوی بی‌کلام عاشقانه می‌رساند.) که دو چشمم از پیامش خوش و پرخمار بادا (جمله عاطفی)  
 گزینه چهارم: به عذار (چهره) جسم منگر (جمله امری) که بپوسد (جمله خبری) و بریزد (جمله خبری) به عذار جان نگر (جمله امری) که خوش و خوش عذار بادا (جمله عاطفی دعایی) ← گزینه چهارم را باید انتخاب کنیم.

### تست تهرینی: در کدام گزینه «چه» برای بیان پرسش آمده است؟

- ۱) چه خوش نازی‌ست ناز خوب‌رویوان / ز دیده رانده را دزدیده جویان
- ۲) چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود / ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد
- ۳) دوش چه خورده‌ای دلا راست بگو نهان مکن / چون خُمشان بی‌گنه روی بر آسمان مکن
- ۴) تو قدر خویش ندانی ز دردمندان پرس / کز اشتیاقِ جمالت چه اشک می‌ریزند

### پاسخ تحلیلی:

گزینه نخست: چه خوش نازی‌ست = چه ناز خوشی است! ← پرسشی در کار نیست، بلکه پیام گوینده بیان تحسین و شگفتی است ← جمله عاطفی است و «چه» بیان‌گر شگفتی است نه پرسشی.  
 گزینه دوم: این دریا چه موج خون‌فشانی دارد! ← باز هم «چه» برای بیان شگفتی آمده است نه پرسش یا رسیدن به پاسخ.



گزینه سوم: دوش (دیشب) چه خورده‌ای؟ ← واقعاً پرسشی طرح شده و شنونده در انتظار شنیدن پاسخی است ← «چه» پرسشی است نه تعجبی.

گزینه چهارم: چه اشک [ها] می‌ریزند! ← روشن است که گوینده در پی شنیدن پاسخ نیست و قصدش بیان احساس و تعجبش است نسبت به بسیاری اشک عاشقان یار ← «چه» (صفت) تعجبی است نه پرسشی ← پس باید گزینه سوم را انتخاب می‌کردید.

گاهی قصد گوینده از بیان پرسش، رساندن یک خبر است یا می‌خواهد شنونده را به کاری وادارد اما با تأکید؛ به این جمله‌های پرسشی، «پرسشی تأکیدی» می‌گویند و گاهی نام «پرسشی منفی» یا «استفهام انکاری» بر آن‌ها می‌نهند؛ زیرا در این موارد، فعل جمله در یک منفی ضرب می‌شود؛ یعنی اگر مثبت باشد، مقصود واقعی گوینده حالت منفی آن است و برعکس.

#### نمونه:

آیا این کار شما درست است؟ ← مطمئناً این کار شما درست نیست.

مگر صدبار نگفتم؟ ← حتماً بارها گفتم.

چرا از من نمی‌پرسید؟ ← باید از من بپرسید.

تفاوت دستوری این نوع جمله‌ها با دیگر جمله‌های پرسشی این است که شنونده متوجه می‌شود، گوینده منتظر شنیدن پاسخ پرسش نیست.

#### تست آموزشی: در کدام گزینه جمله پرسشی عادی دیده می‌شود؟

- ۱) چه مردی؟ بدو گفت نام تو چیست؟ / ز دریا چه یابی و کام تو چیست؟
- ۲) کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُسته؟ / چرا به دانه انسانان این گمان باشد؟
- ۳) چه خوش گفت فردوسی پاکزاد / که رحمت بر آن تربت پاک باد
- ۴) چیست حاصل سوی شراب شدن؟ / اولش شر و آخر آب شدن؟

#### پاسخ تحلیلی:

گزینه نخست: روشن است که در گزینه نخست، گوینده از نام و نشان شنونده پرسش‌هایی می‌کند و منتظر شنیدن پاسخ اوست. «به او گفت: چه مردی هستی؟ نام تو چیست؟ در دریا به دنبال چه هستی و این‌جا چه می‌کنی؟»

گزینه دوم: در این‌جا گوینده منتظر شنیدن پاسخ نیست، بلکه با تأکید به ما می‌گوید: هیچ دانه‌ای در زمین فرو نرفت که دوباره سربرنیارده و نرُسته باشد؛ پس نباید نسبت به انسان هم بدگمان باشی و او را پس از در خاک شدن، نابود و برگشت‌ناپذیر بینداری ← هر دو جمله، پرسشی تأکیدی بودند.

گزینه سوم: این جا که اصلاً پرسشی شکل نگرفته و «چه» برای بیان شگفتی و تحسین آمده؛ یعنی با دو جمله عاطفی روبه‌رو هستیم.

گزینه چهارم: پرسنده در انتظار شنیدن پاسخ نیست؛ در واقع می‌گوید:  
سوی شراب رفتن هیچ حاصل ندارد، زیرا اولش، شر شدن است و آخرش از شرم آب شدن  
← گزینه نخست درست است.

### تست تهرینی: در کدام گزینه پرسش منفی (استفهام انکاری) دیده می‌شود؟

- ۱) هیچ کامم نماند جز یک کام / چیست آن کام؟ جستن کامش
- ۲) چیست ظلمت؟ انده جان یافتن / بر هوای کام جان بشتافتن
- ۳) ما را که هست کعبه دل خلوت خدا / مقصود کعبه و ره دور و دراز چیست؟
- ۴) لب می‌پرسد از جانم که کامت چیست تا دانه / چه باشد کام مشتاقی؟ دهانی بر دهان تو

### پاسخ تحلیلی:

گزینه ۱: در مصراع دوم، شاعر پرسشی را مطرح می‌کند و پاسخش را در پی‌اش می‌آورد.  
گزینه ۲: پرسش: ظلمت چیست؟ پاسخ: انده جان یافتن (غم زندگی مادی را داشتن) و در مسیر هوا و هوس شتاب کردن.

گزینه ۳: دیگر پرسش و پاسخی در کار نیست و منظور شاعر از طرح جمله پرسشی، بیان یک خبر با تأکید است:

کعبه و راه دور و دراز آن را مقصود خود کردن، کار بیهوده‌ای است. (زیرا خدا در دل ما جا دارد).  
گزینه ۴: باز هم با دو جمله پرسشی روبه‌رو هستیم که نیازمند پاسخ دادن هستند: ۱. کامت (خواسته‌ات) چیست؟ ۲. کام یک مشتاق چیست؟ (خودش در ادامه پاسخ را داده است). ← گزینه سوم درست است.

## گونه‌های جمله از نظر به‌کار رفتن فعل

**فعل**، واژه معجزه‌گری است که می‌تواند مجموعه‌ای از واژه‌ها را به یک پیام تبدیل کند و واکنش شنونده را برانگیزد؛ مثلاً عبارت «نیاز کتاب‌های درسی به هوای تازه» با آمدن واژه «است» به یک جمله خبری تبدیل می‌شود: «نیاز کتاب‌های درسی به هوای تازه است.» از این رو فعل را پایه (رکن) اصلی جمله‌ها به‌شمار می‌آوریم. اما بعید است که نخستین انسان‌ها برای رساندن پیام خود به انسان‌های نخستین دیگر، از فعل بهره برده باشند! فعل ساختار پیچیده‌ای دارد و محصول هزاران سال پیشرفت زبان آدمیان است؛ احتمالاً آن‌ها کل پیام خود را در واژه‌هایی ساده مانند «هَلا» یا «های» یا «هوی» بیان می‌کردند و دیگران با شنیدن این صداها متوجه خبری یا دستوری می‌شدند و واکنش لازم را نسبت به آن نشان می‌دادند. به این جمله‌های باستانی که بدون نیاز به فعل، پیام کاملی را می‌رسانند «شبه جمله» می‌گویند!



## گونه‌های شبه‌جمله:

**تعریف شبه‌جمله:** به واژه‌هایی گفته می‌شود که فعل نیستند و بدون به‌کار گرفتن فعل، می‌توانند برابر با یک جمله دارای فعل پیام برسانند.

**شبه‌جمله‌های هشداردهنده:** هان، هلا، هله، هی، آهای، زنهار (به دور باش)، یواش

شبه‌جمله‌های بیانگر احساسات منفی: آه! آه! آوخ (افسوس)! دریغ! افسوس! حیف! حسرتا! دردا! فغان!

شبه‌جمله‌های بیانگر احساسات مثبت: به‌به! آفرین! مرحبا! زهی! ای‌والله (ای ول)! وه!

**تمرین:** با روش جان‌نشین‌سازی، بگویید که اجزای مشخص شده در نمونه‌های زیر، شبه‌جمله هستند یا نه؟

(نمونه‌های ۱ و ۲، فورم هل می‌کنم!) ۱. آه از دست تو ۲. از دست تو آه می‌کشم

۱. آه = خیلی ناراحت هستم < «آه» شبه‌جمله است ۲. از دست تو «فیلی ناراحت هستم» می‌کشم! < «آه» شبه‌جمله نیست.

۳. برای من مگری و مگو دریغ دریغ / به دام دیو درافتی دریغ آن باشد

۴. زهی گویا تو کام و زبانم / تویی هم آشکارا هم نهانم

۵. گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد / گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید

۶. گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد / گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید

۷. گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید / گر عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها

۸. مرا مادرم نام مرگ تو کرد / زمان مرا پتک ترگ تو کرد

۹. کشانی بدو گفت با تو سلیح / نبینم همی جز فسون و مزیح

۱۰. هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سرّ غیب / باشد اندر پرده‌بازی‌های پنهان غم مخور

۱۱. دریغ است ایران که ویران شود / کنام پلنگان و شیران شود

۱۲. چو ایران نباشد، تن من میاد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

۱۳. گفتم همانا که در این هم‌رهان / صورت این حال نماند نهان

۱۴. افسوس که شد دلبر و در دیده‌گریان / تحریر خیال خط او نقش بر آب است

۱۵. ای سرو بلند قامت دوست / وه وه که شمایلت چه نیکوست

### پاسخ تحلیلی:

۳. دریغ: چه بد شد < «دریغ» اول و دوم شبه‌جمله هستند.

به دام دیو درافتی «په بر شر» آن باشد! نه دیگر این نمی‌شود < «دریغ» سوم به‌عنوان اسم آمده است نه شبه‌جمله.

۴. زهی = چه خوش است؛ مایه شادمانی است < «زهی» شبه‌جمله است.



۵. خوشا = چه خوب و خوش است ← «خوشا» شبه جمله است. حُنُک = چه خوب است ← «حُنُک» شبه جمله است (آن را با «حُنُک» اشتباه نگیرید).
۶. خموش = خموش باش ← در این جا، فعل «باش» حذف شده است نه این که «خموش» خودش به تنهایی کارکرد یک جمله را داشته باشد ← «خموش» بخشی از جمله‌ای است که فعل آن حذف شده است.
۷. شاید = شایسته است ← دَقْتُ داشته باشید که «شاید» در این جا فعل است؛ فعل سوم شخص مفرد از مصدر شایستن؛ پس شبه جمله نیست.
۸. مرگ = ؟ ← هیچ جمله‌ای جایگزین آن نمی‌شود و در این جا فقط یک اسم است نه شبه جمله.
۹. فُسوس (افسوس) = ریشخند و تمسخر ← «فسوس» در این جا اسم است نه شبه جمله.
۱۰. هان = حواست باشد؛ آگاه باش ← «هان» شبه جمله است.
۱۱. به جای «دریغ» در این جا نمی‌شود جمله‌ای جاگذاری کرد ← اسم است نه شبه جمله.
۱۲. مباد: خودش فعل دعایی است و جمله عاطفی ساخته است.
۱۳. همانا = حتماً، قطعاً ← قید است نه شبه جمله.
۱۴. افسوس = چقدر بد شد ← «افسوس» در این جا شبه جمله است.
۱۵. وه = بسیار تعجب می‌کنم ← هر دو «وه» شبه جمله هستند.

### تست تهرینی: در کدام گزینه «شبه جمله» دیده نمی‌شود؟

- ۱) فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب / چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمان را
- ۲) ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست / به هوای سر کوبش پر و بالی بزخم
- ۳) جهاندار پیش جهان آفرین / نیایش همی کرد و خواند آفرین
- ۴) دل خسته ماتم حسینید / ای خسته دلان هلا بگریید

### پاسخ تحلیلی:

- گزینه نخست: فغان = بسیار اندوهناک است ← (فغان = افغان) شبه جمله است.
- گزینه دوم: ای خوش = بسیار خوب است ← «ای خوش» شبه جمله است.
- گزینه سوم: جهان آفرین = آفریننده جهان (خدا) اسم است. // آفرین خواند ≠ (فیلی فوب است) خواند ← «آفرین» در این جا اسم است و نقش مفعول را برای فعل «خواند» بازی می‌کند.
- گزینه چهارم: هلا = به خود بیایید؛ آگاه شوید ← «هلا» شبه جمله است.

### پرسش: کدام یک از واژه‌های زیر را می‌توان شبه جمله دانست؟ چرا؟

۱. کو      ۲. چرا      ۳. کجا      ۴. کی

پاسخ‌های فود را به [daryaftpub@gmail.com](mailto:daryaftpub@gmail.com) یا کانال فایده‌آرئیات به نشانی [drsebt](https://www.instagram.com/drsebt) بفرستید و جایزه بگیرید.





گاهی حرف «ای» یا پسوند «...ا» برای تأکید به کار می‌رود به‌ویژه، به همراه شبه‌جمله‌ها، که در این حالت حرف ندا نیستند؛ نمونه: دریغا، ای دریغ، ای درد، ای فریاد، ای خوش، خوشا، دردا، فسوسا، حیرتا، آسفا و ...

### تست تهرینی: در کدام گزینه «ای» برای تأکید نیامده است؟

- ۱) ای من غلام سرو قد خوش خرام تو / کامروز همچو سرو خرامان خوش آمدی
- ۲) ای خوش خرام کبک که خوش می‌روی به ناز / غزه مشو که گریه عابد نماز کرد
- ۳) خُنک آن طایفه‌ای را که تو باشی سرخیل / وی خوش آن قافله‌ای را که تو باشی سالار
- ۴) ای عجب هر شعله‌ای از آفتاب روی او / گشت زنجیری و در هر حلقه‌ای دیوانه‌ای

### پاسخ تحلیلی:

گزینه نخست: شاعر در مصراع نخست کسی را صدا نمی‌زند، بلکه «ای» برای تأکید بر مفهوم کل مصراع آمده است.

گزینه دوم: شاعر خوش خرام کبک (کبک خوش خرام) را صدا می‌زند ← «ای» حرف ندا است. (گزینه دوم) گزینه سوم: وی خوش آن قافله‌ای = وای خوش آن قافله‌ای ← «ای» برای تأکید بر مفهوم شبه‌جمله «خوش» آمده است: ای خوش = خوشا

گزینه چهارم: ای عجب = عجبا (بسیار شگفت‌انگیز است) ← «ای» حرف تأکید است.

## حذف فعل از جمله

دیدیم که در جمله‌ها، برای پدید آمدن پیام، فعل پایه اصلی است. اما زبان در مسیر کوتاه‌شدن پیش می‌رود؛ یعنی اقتصادی عمل می‌کند و معمولاً می‌کوشد با به‌کار بردن کم‌ترین واژه‌ها پیامش را برساند؛ نتیجه این فرایند، اتفاقاتی است نظیر حذف اجزای جمله که فعل‌ها را نیز شامل می‌شود. فعل در جمله به دو شکل می‌تواند حذف شود. نخست این که عین فعل حذف شده در جمله‌های قبل یا بعد آمده باشد و ما با شنیدن آن فعل در آن جمله‌ها، متوجه حضور فعل حذف شده در جمله مورد نظرمان بشویم که به این نوع حذف، «حذف به قرینه لفظی» می‌گویند (چون آن «لفظ» به گوش خورده، شنونده متوجه حذفش در جای دیگری از سخن می‌شود)

نمونه: «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد / به داس‌های واژگون شده بی‌کار / و به دانه‌های زندانی / نگاه کن که چه برفی می‌بارد!»<sup>۱</sup>

در جمله‌های دوم و سوم، بخشی از جمله که فعل نیز جزئی از آن است برای پرهیز از تکرار و رعایت اقتصاد زبان حذف شده است:

۱. از «مجموعه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، فروغ فرخزاد

[ایمان بیاوریم] به داس‌های واژگون شده بی‌کار / و [ایمان بیاوریم به] دانه‌های زندانی.  
حذف به قرینه لفظی / حذف به قرینه لفظی

نمونه: «مردم بالا دست چه صفایی دارند! / چشمه‌هاشان جوشان / گاوهاشان شیرافشان باد / من ندیدم دهشان / بی‌گمان پای چپرهاشان جاپای خداست!»<sup>۱</sup>

در جمله دوم فعل داعی «باد» به قرینه لفظی این فعل در جمله بعدی حذف شده است.

نمونه: «نه عجب شب درازم که دو دیده باز باشد / به خیالت ای ستمگر عجب است اگر بخرتم»  
فعل «است» در مصراع نخست به قرینه لفظی مصراع دوم حذف شده است:

نه عجب [است] که شب دراز دو دیده‌ام باز باشد / ای ستمگر، عجب است اگر با خیال تو [با وجود فکر تو] بخرتم (بخوابم) حُب، پس حذف به قرینه لفظی برای پرهیز از تکرار است؛ اما گاهی آن‌چه از جمله حذف می‌شود **قبل یا بعد از آن به زبان نمی‌آید**؛ در این موارد، ما با توجه معنای کلی سخن، متوجه حذف می‌شویم و به این‌گونه از حذف، «حذف به قرینه معنایی (معنوی)» می‌گوییم؛ نمونه:

«چه مردی، چه مردی! / که می‌گفت / قلب را شایسته‌تر آن / که به هفت شمشیر عشق / در خون نشیند / و گلو را بایسته‌تر آن / که زیباترین نام‌ها را بگوید.»<sup>۲</sup>

فعل‌های «بود» و «است» در این سروده، حذف شده‌اند، اما ما باز هم به سادگی متوجه حضور معنایی آن‌ها می‌شویم:

حذف به قرینه معنایی / حذف به قرینه معنایی  
چه مردی [بود]! چه مردی [بود]! که می‌گفت: قلب را (برای قلب) شایسته‌تر آن [است] که به هفت شمشیر عشق  
حذف به قرینه معنایی / حذف به قرینه معنایی

در خون نشیند و گلو را بایسته‌تر آن [است] که زیباترین نام‌ها را بگوید.

حذف به قرینه معنایی

«من گنگِ خواب‌دیده و عالم تمام کر / من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش»<sup>۳</sup>

من گنگِ (لال) خواب‌دیده [هستم] و عالم تمام کر [هستند] من از گفتنش عاجزم (این‌جا فعل حذف نشده، «م» فعل است؛ مخفف «هستم») و خلق از شنیدنش [عاجز هستند].

**تمرین:** در نمونه‌های زیر، فعل‌های حذف شده را بیابید. (البته در چند مورد حذف فعل نداریم.)

۱. به که نگردد رقیب دوست که این دیوره / دشمنی‌اش دوستی دوستی‌اش دشمنی است

۲. کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند / نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

۳. تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش / حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

۴. دید پر روغن دکان و جامه چرب / بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب

۱. از مجموعه هشت کتاب، سهراب سپهری

۲. از مجموعه «ابراهیم در آتش»، احمد شاملو

۳. غزلیات شمس، مولانا



۵. هر دو گون آهو گیا خوردند و آب / زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
۶. هر دو نی خوردند از یک آبخور / این یکی خالی و آن پر از شکر
۷. نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش / بتازد به نیرنگ تو توسن من
۸. من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر می پرورد دامن من
۹. خورشید آسمان و زمین نور مشرقین / پرورده کنار رسول خدا، حسین
۱۰. ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن / تأثیر اختران شما نیز بگذرد
۱۱. تویی رزاق پیدا و نهانم / تویی هم آشکارا هم نهانم
۱۲. کدام وامدار ترید؟ دین به تو یا تو بدان؟
۱۳. دری که به باغ بینش ما گشوده ای / هزار بار خبیری تر است / مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو
۱۴. چگونه این چنین که بلند / بر زبیر ماسوا ایستاده ای / در کنار تنور پیرزنی جای می گیری / و زیر مهمیز کودکانه بچگکان یتیم / و در بازار تنگ کوفه؟
۱۵. مور چه می داند که بر دیواره اهرام می گذرد / یا بر خشتی خام / تو آن بلندترین هرمی / که فرعون تخیل می تواند ساخت / و من آن کوچکترین مور / که بلندای تو را در چشم نمی تواند داشت

### پاسخ تحلیلی:

- فعل هایی که به قرینه معنوی حذف شده اند، رنگی نوشته شده است:
۱. به (بهنتر) [است] که رقیب (نگهبان دختران زیبا و اشرافی) دوست نگردد که این دیوره، دشمنی اش دوستی [است] و دوستی اش دشمنی است.
  ۲. فعلی حذف نشده است: کوه و دریا و درختان (نهادهای هم پایه) همه (همگی) در تسبیح اند (هستند) و همه مستمعی این اسرار را فهم نه کند (نمی کند)
  ۳. تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش [داری]؟ حیف باشد که تو در خوابی (هستی) و نرگس بیدار [است].
  ۴. دکان را پر روغن دید و جامه را چرب [دید]؛ بر سرش زد و طوطی از ضرب، کل (کچل) گشت.
  ۵. هر دو گون (نوع) آهو گیا خوردند و آب [خوردند] اما زین یکی سرگین شد و از آن مشک ناب [شد].
  ۶. هر دو نی از یک آبخور خوردند اما این یکی خالی [شد] و آن پر از شکر [شد].
  ۷. نه تسلیم و سازش [خواهم کرد] نه تکریم و خواهش [خواهم کرد]. توسن من به نیرنگ تو بتازد.
  ۸. فعلی حذف نشده است: من آزاده ای از خاک آزادگانم (هستم) و دامن من گل صبر می پرورد.
  ۹. اصلاً این بیت هنوز به یک جمله تبدیل نشده است که حالا بخواهد فعلش حذف شده باشد!
  ۱۰. ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن [با تو هستم] تأثیر اختران شما نیز بگذرد.
  ۱۱. فعلی حذف نشده است: تو رزاق پیدا و نهانمی (هستی) تو، هم آشکارا هم نهانمی (هستی)
  ۱۲. کدام وامدار ترید (هستید)؟ دین به تو [وامدارتر است] یا تو بدان [وامدارتر هستی]؟



۱۳. هیچ فعل حذف نشده است. («مرحبا» شبه جمله است.)

۱۴. ... و زیر مهمیز کودکانه بچگانک بیتیتم [جای می گیری] و در بازار تنگ کوفه [جای می گیری]؟

۱۵. مور، چه می داند که بر دیوارهٔ اهرام می گذرد یا بر خشتی خام [می گذرد]؟ تو آن بلندترین هرمی که فرعون تخیل می تواند ساخت و من آن کوچک ترین مور [هستم] که بلندای تو را در چشم نمی تواند داشت.

### تست تهرینی: در کدام گزینه حذف فعل به قرینه معنوی رخ داده است؟

(۱) یکی رو بهی دید بی دست و پای / فروماند در لطف و صنّ خدای

(۲) در این بود درویش شوریده رنگ / که شیری برآمد شغالی به چنگ

(۳) گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله زن، چهره نما، تیزپا

(۴) به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید این سان

نباید صفت یا قید یک جمله را، جمله ای جداگانه در نظر بگیریم.

### پاسخ تحلیلی:

گزینهٔ نخست: «بی دست و پا» صفتِ روباه است؛ یکی، روباه بی دست و پایی را دید و در لطف و صنّ خدای فروماند.

گزینهٔ دوم: درویش شوریده رنگ در این [حال] بود که شیری شغالی به چنگ برآمد.

گزینهٔ سوم: یک چشمهٔ غلغله زن، چهره نما و تیزپا از سنگی جدا گشت.

گزینهٔ چهارم: چنگیز به فرزندان و یاران گفت که اگر فرزند ببايد (سزاوار باشد) باید این سان [باشد] ← باید

گزینهٔ چهارم را انتخاب کنیم.

### تست تهرینی: در کدام گزینه حذف فعل به قرینه لفظی دیده می شود؟

(۱) شبی را تا شبی با لشکری خرد / ز تنها سر ز سرها خود افکند

(۲) از آن پس بیایم به نزدیک شاه / گرازان و خندان و خرم به راه

(۳) سیاوش بیامد به پیش پدر / یکی خود زرین نهاده به سر (خود = کلاه خود)

(۴) کمر ترکش خسروانی ببست / یکی نیزهٔ پهلوانی به دست (کمر ترکش: تیردانی که به کمر می بستند).

### پاسخ تحلیلی:

گزینهٔ نخست: شبی را تا شبی با لشکری خُرد، ز تنها سر [افکند] و از سرها، خود (کلاه خود) را افکند ← گزینهٔ نخست را باید انتخاب می کردید.

گزینهٔ دوم: کل مصراع دوم، قید جمله است: از آن پس، گرازان و خندان و خرم به راه، به نزدیک شاه بیایم.

گزینهٔ سوم: مصراع دوم قید جمله است: سیاوش، یک خود (کلاه خود) زرین بر سر نهاده به پیش پدر آمد.

گزینهٔ چهارم: باز هم کل مصراع دوم قید جمله است: یک نیزهٔ پهلوانی به دست، کمر ترکش خسروانی را ببست.



## شمارش جمله‌ها

- شمردن تعداد جمله‌ها در یک بیت یا عبارت، جزو سرگرمی‌های طراحان تست‌های دستور است! و گاهی در آزمون‌ها هم مطرح می‌شود؛ پس بهتر است به کمک آن چه تا این جا آموختیم، روش پیدا کردن تعداد جمله‌ها را نیز با هم بررسی کنیم:
۱. بیت یا عبارت را دقیق می‌خوانیم طوری که معنای درستی از آن برداشت کنیم (← کتاب تناسب مفهومی نشر دریافت)
  ۲. **فعل‌های حذف شده** را - در صورت وجود - پیدا می‌کنیم.
  ۳. زیر دیگر افعال خط می‌کشیم.
  ۴. **شبه‌جمله‌ها** را جست‌وجو می‌کنیم و - در صورت وجود - زیرشان خط می‌کشیم.
  ۵. **مناداها** را جست‌وجو می‌کنیم و - در صورت وجود - زیرشان خط می‌کشیم.

**تمرین:** شمار جمله‌ها را در سروده‌های زیر مشخص کنید.

۱. کم‌آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر که یک توده گل
۲. روزها گرفت گورو باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست
۳. خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس / کز برای سیم بنمایم کسی را پای‌بوس
۴. نبرد پیش مصاف‌آزموده معلوم است / چنان که مسأله شرع پیش دانشمند
۵. جمشید جز حکایت جم از جهان نبرد / زنه‌ار دل مبند بر اسباب دنیوی
۶. همی کشت و همی گفت ای دریغا / بیاید کشت و هشت و رفت از این دشت
۷. به هر می که کردی شه‌نشاه نوش / شه‌نشاه را گفتمی آن ماه نوش
۸. فغان کاین لولیان شوخ شیرین‌کار شهرآشوب / چنان بردند صبر از دل، که ترکان یغما را
۹. به سوگند خوردن که زر مغربی ست / چه حاجت؟ محک خود بگوید که چیست
۱۰. به دوستی که اگر زهر باشد از دستت / چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را
۱۱. عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند / برو ای خواجه که عاشق نبود پندپذیر
۱۲. ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها وی سر تو در جان‌ها
۱۳. پرستار امرش همه چیز و کس / بنی آدم و مرغ و مور و مگس
۱۴. برق از شوق که می‌خندد بدین سان قاه قاه؟ / ابر از هجر که می‌گرید بدین سان زارزار؟
۱۵. در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است / تا نگوئی که چو عمرم به سر آمد رستم

**پاسخ تحلیلی:**

۱. کم‌آواز هرگز نبینی خجل جوی (یک جو) مشک بهتر [است] که (از) یک توده گل ← ۲ جمله
۲. روزها گرفت گورو باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست ← ۷ جمله

 به فعل‌های امر کوچک مانند «گو»، «رو»، «ده»، «بر» و ... توجه داشته باشید.

۳. خود تو می دانی نَیم (نیستم) از شاعران چاپلوس که از برای سیم (پول) بنمایم کسی را پای بوس ← ۳ جمله
۴. نَبُزْد (جنگ) پیش (از نظر) مصاف آژموده (جنگ جوی باتجربه) معلوم است، چنان که مسأله شرع پیش دانشمند (عالم دینی) [معلوم است] ← ۲ جمله
۵. جمشید جز حکایت جم از جهان نَبُزْد؛ زنهار دل میند بر اسبابِ دنیوی ← ۳ جمله
۶. همی کشت و همی گفت: ای دریغا که باید کشت و [باید] هشت و [باید] رفت از این دشت ← ۶ جمله
۷. با هر می که شاهنشاه نوش کردی (می کرد) آن ماه، به شاهنشاه می گفت: نوش [باید] ← ۳ جمله
۸. فغان که این لولیان (کولی‌های) شوخ شیرین کارِ شهر آشوب چنان صبر را از دل بردند که ترکان (مغول‌ها) خوان یغما را [بردند] ← ۳ جمله
۹. به سوگند خوردن که ز مرغی است، چه حاجت [است]؟ مَحک خود بگوید که چیست (چه است) ← ۵ جمله
۱۰. به دوستی [سوگند می خورم] که اگر زهر هم باشد از دست چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را [می خورم] ← ۴ جمله
۱۱. عجب [است] از عقل کسانی که مرا پند دهند! برو ای خواجه که عاشق پندپذیر نَبُود ← ۵ جمله
۱۲. ای [کسی که] مهر تو در دل‌ها [است] و ای [کسی که] مَهر تو بر لب‌ها [است] و ای [کسی که] شور تو در سرها [است] و ای [کسی که] سِرِّ تو در جان‌ها [است] ← ۸ جمله.
۱۳. پرستارِ امرش همه چیز و همه کس (یعنی) بنی آدم و مرغ و مور و مکس [هستند] ← یک جمله
۱۴. برق از شوق که (چه کسی) بدین سان قاه‌قاه می خندد؟ و ابر از هر هجر که بدین سان زار زار می‌گرید؟ ← ۲ جمله
۱۵. در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است. تا [مبادا] نگوپی که چو عمرم به سرآمد، رستم ← ۵ جمله

 گاهی پیش می‌آید که «تا» معنای «مبادا» می‌دهد؛ در این حالت، شبه‌جمله است؛

نمونه‌ای دیگر: پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی

## گونه‌های جمله از نظر استقلال

تعریف ما از جمله این شد: «حداقل واژه‌هایی که پیامی را به شنونده منتقل کند و او بتواند به آن واکنش مناسبی نشان دهد.» از سوی دیگر، گفتیم فعل واژه‌ای معجزه‌گر است که می‌تواند «مجموعه‌ای از واژه‌ها را به پیام تبدیل نماید.» اما هر روز ما صدها بار از مجموعه واژه‌هایی استفاده می‌کنیم که فعل دارند ولی پیام کاملی را نمی‌رسانند! به این نمونه‌ها توجه کنید:

تا تو را ببینم

زیرا درس دارم

وقتی از راه برسد



### باران اگر بیارد

در همه این نمونه‌ها، فعل به کار رفته است، اما روشن است که پیام کاملی را نمی‌رسانند و ما منتظر کامل شدن پیام هستیم. به این مجموعه واژه‌ها، به دلیل داشتن فعل جمله می‌گویند اما چون پیامشان کامل نیست «غیر مستقل» نامیده می‌شوند، بنابراین:

جمله غیرمستقل، مجموعه‌ای از واژه‌هاست که با وجود فعل، هنوز پیامش کامل نشده است.

جمله‌های غیرمستقل در کنار یک (یا چند جمله دیگر)، به پیامی کامل دست می‌یابند:  
این همه راه را آدم تا تو را ببینم.

فردا به همراه شما به باشگاه نمی‌آیم زیرا درس دارم.

وقتی از راه برسد تمام ماجرا را برایش شرح می‌دهم.

تا بی نهایت تو هر لحظه می‌توان دید / چشمی به رنگ دریا، باران اگر بیارد

بنابراین تعریفی که در صفحات قبل از جمله داشتیم، در واقع تعریف **جمله مستقل** بوده نه جمله غیرمستقل. دقت کنید.

جمله مستقل، به بخشی از زبان گفته می‌شود که پیام کاملی دارد (خبر، پرسش، دستور و خواهش، بیان احساس)

جمله مستقل می‌تواند با یک فعل ساخته شود که به آن جمله «مستقل ساده» می‌گوییم؛ نمونه:

«امروز هوا خوب است». «بدو». «چه هوایی!»

یا دو یا چند فعل و از کنار هم آمدن دو یا چند جمله غیرمستقل ساخته شود که به آن جمله «مستقل

مرکب» می‌گوییم؛ نمونه:

«اگر فردا هوا خوب باشد به کوهنوردی می‌رویم». «بدو تا دیر نشده». «به من گفت: چه هوایی [است]! ...»

در هر جمله مستقل مرکب، واژه‌ها یا واژه‌هایی نقش رابط و پیونددهنده دارند به این واژه‌ها **پیوند**

**وابسته‌ساز** یا **حرف ربط** و **وابسته‌ساز** می‌گویند؛ که عبارتند از:

۱- **که**: پرکاربردترین پیوند وابسته‌ساز است و گاهی از کلام حذف می‌شود؛ نمونه: آدمم تو را ببینم = آدمم [که] تو را ببینم.

۲- **تا** (البته گاهی هم به عنوان حرف اضافه به کار می‌رود که بعداً به آن اشاره می‌کنم).

۳- **زیرا** (و مترادف‌های آن، مانند: چون، چون‌که، برای این‌که، به این سبب که، به خاطر این‌که و...)

- ۴- اگر (و مترادف‌های آن، مانند: چنان‌چه، به شرطی که، در صورتی که و...) )
- ۵- مگر (= مگر این‌که): مثال: به مسافرت نمی‌رویم مگر تو بیایی. («مگر» در این‌جا معادل «مگر این‌که» است و پیوند وابسته‌ساز به حساب می‌آید اما «مگر» در معنی «به‌جز» حرف اضافه است؛ مثال: همه آمدند مگر او.)
- ۶- اگرچه (و مترادف‌های آن، مانند: هرچند، با این‌که)
- ۷- وقتی‌که (و مترادف‌های آن، مانند: هنگامی که، وقتی، هرگاه، آن‌گاه، گاهی که و...)
- ۸- همان‌طور‌که، چنان‌که، هم‌چنان‌که، تا این‌که (این ۸ مورد را خوب به ذهن بسپارید.)

در جمله‌های مستقل مرکب، جمله‌های غیرمستقلی که به کمک پیوندهای وابسته‌ساز وارد می‌شوند، «پیرو» یا «جمله وابسته» نام دارند و جمله‌ای که بدون همراهی این حروف ربط، در کنار جمله‌های پیرو قرار می‌گیرد، «جمله پایه» یا «جمله هسته» نامیده می‌شوند.

## کاربردهای جمله پیرو

- گاهی جمله‌های پیرو، شرط جمله پایه را می‌رسانند؛ نمونه  
اگر سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم: یک جمله مستقل مرکب  
 پیرو برای بیان شرط      جمله پایه  
چو ایران نباشد، تن من مباد!  
 پیرو برای بیان شرط      پایه
- گاهی جمله پیرو، علت یا نتیجه جمله پایه را می‌رساند؛ نمونه:  
از این پس به کنجی نشینم چو مور / که (زیرا که) روزی نخوردند پیلان به زور  
 جمله پایه      پیرو برای بیان علت
- در بن چاهیش نباید نهفت / تا نشود راز چو روز آشکار  
 پایه      پیرو برای بیان نتیجه و علت
- گاهی جمله پیرو، زمان جمله پایه را می‌رساند؛ نمونه:  
چون (وقتی که) بگشایم ز سر مو شکن / ماه ببیند رخ خود را به من  
 پیرو برای بیان زمان      پایه
- خجل شد چو (وقتی که) پهنای دریا بدید.  
 پایه      پیرو برای بیان زمان





## پیدا کردن جمله‌های مستقل ساده و مرکب

به این عبارت دقت کنید: «یکی از مورخان کشور پرو، سرگذشت غم‌انگیزی دارد. او که عمرش را صرف جمع‌آوری مطالب درباره تاریخ پرو کرده بود، پیش از نوشتن کتاب «تاریخ پرو» درگذشت!»

جمله اول، مستقل است؛ زیرا جزئی از یک جمله مرکب نیست. اما «او که تمام عمرش را صرف جمع‌آوری مطالب درباره تاریخ پرو کرده بود» و «پیش از نوشتن کتاب تاریخ پرو درگذشت.» هیچ‌یک، جمله‌ای مستقل نیستند، بلکه هردو، جزئی از یک جمله مرکبند؛ پس عبارت «او که تمام عمرش را صرف جمع‌آوری مطالب درباره تاریخ پرو کرده بود، پیش از نوشتن کتاب تاریخ پرو درگذشت.» بر روی هم یک جمله مستقل است و هیچ یک از اجزای آن به تنهایی جمله مستقل به‌شمار نمی‌آید.

جمله «تمام عمرش را صرف جمع‌آوری مطالب درباره تاریخ پرو کرده بود.» پیرو است زیرا با پیوند وابسته‌ساز «که» شروع شده است.

حُب، چه چیزی در این جمله مرکب باقی می‌ماند؟

«او پیش از نوشتن کتاب تاریخ پرو درگذشت.» و این، جمله پایه است.

همان‌طور که می‌بینید، نهاد جمله پایه، یعنی «او» در ابتدای جمله مرکب آمده است و سایر اجزای جمله پایه در انتهای جمله مرکب؛ پس:

گاهی جمله پیرو در میان اجزای جمله پایه می‌آید.

دو نمونه دیگر:

این کشور که جولانگاه ظالمان و غارتگران بوده است، وطن ماست.

پایه

در نمایشگاه کتاب امسال به دوستی که مدت‌ها از او بی‌خبر بودم، برخوردیم.

پایه

پیرو

**تمرین:** در نمونه‌های زیر، پیوندهای وابسته‌ساز و جمله‌های پایه و پیرو را مشخص کنید.

- ۱- وقتی تصویر مرغ ماهی خوار در آب می‌افتد، ماهی‌ها شاهد خود را می‌گویند!
- ۲- پایم را از پشه‌بند بیرون می‌گذارم تا به پشه‌ها اردنگی بزنم!
- ۳- اگر در تابستان خورشید عینک آفتابی بزند، مردم بی‌چاره دیگر نیازی به عینک آفتابی ندارند!
- ۴- آدم مغرور چشم ندارد سایه‌اش را جلوتر از خودش ببیند!
- ۵- آتشی که آب را بدون دیگ روی سرش بگذارد، خاموش می‌شود!



۶- عاشق گل همیشه بهار هستم چون نمی گذارد پاییز نان دختر گل فروش را آجر کند!

۷- مطمئنم هرگز از راه رفتن خسته نمی شوم به شرطی که مقصد کوی یار باشد.

۸- وقتی سرچشمه تشنه می شود رودخانه دوست دارد به زادگاهش برگردد!

۹- اگر به در ورودی جهنم برسم آتش بس اعلام می کنم اگر چه احتمالاً کسی صدایم را نخواهد شنید!

۱۰- اگر بخواهم در تابستان با دوچرخه به کنار دریا بروم برای این که رکاب نزنم دستم را به رودخانه می گیرم!

### پاسخ تحلیلی:

۱- وقتی تصویر مرغ ماهی خوار در آب می افتد، ماهی ها اشهد خود را می گویند!

پایه

پیرو

۲- پایم را از پشه بند بیرون می گذارم تا به پشه ها اردنگی بزنم!

پیرو

وابسته ساز

پایه

۳- اگر در تابستان خورشید عینک آفتابی بزند، مردم بی چاره دیگر نیازی به عینک آفتابی ندارند!

پایه

پیرو

۴- آدم مغرور چشم ندارد [که] سایه اش را جلوتر از خودش ببیند!

پیرو

پایه

همان طور که می بینید، باید به حذف «که»، توجه داشته باشیم و خودمان آن را در متن جایگذاری کنیم.

پایه

۵- آتشی که آب را بدون دیگ روی سرش بگذارد، خاموش می شود!

پیرو

دیدیم که گاهی جمله پیرو در میان اجزای جمله پایه می آید یا به عبارتی، جمله پایه به دو یا چند

پاره تقسیم می شود. (تکه تکه می شود!)

۶- عاشق گل همیشه بهار هستم چون نمی گذارد [که] پاییز نان دختر گل فروش را آجر کند!

پیرو

پیرو

پایه

۷- مطمئنم [که] هرگز از راه رفتن خسته نمی شوم به شرطی که مقصد کوی یار باشد.

پیرو

پیرو

پایه

۸- وقتی سرچشمه تشنه می شود رودخانه دوست دارد [که] به زادگاهش برگردد!

پیرو

پایه

پیرو

۹- اگر به در ورودی جهنم برسم آتش بس اعلام می کنم اگر چه احتمالاً کسی صدایم را نخواهد شنید!

پیرو

پایه

پیرو

۱۰- اگر بخواهم [که] در تابستان با دوچرخه به کنار دریا بروم برای این که رکاب نزنم دستم را به رودخانه می گیرم!

پایه

پیرو

پیرو

پیرو



همان طور که می بینید، در یک جمله مرکب امکان دارد دو یا چند جمله پیرو دیده شود، که همه آن ها به کمک وابسته سازها مشخص می شوند و نهایتاً آن چه در عبارت باقی می ماند، جمله پایه است.

## آیا یک جمله مرکب همیشه فقط یک جمله پایه دارد؟

نه، گاهی می تواند دو یا چند جمله پایه داشته باشد؛ نمونه:

اگر باران ببارد چشمان چشمه از اشک شوق لبریز می شود و دشت، اطلس سبز خود را بر تن می کند.

وابسته ساز پیرو پایه هم پایه ساز پایه  
در این جمله مرکب، پیوند هم پایه ساز «و» جمله دوم و سوم را هم پایه کرده است و از آن جاکه جمله دوم، پایه است جمله هم پایه آن یعنی جمله سوم نیز، پایه به شمار می آید؛ بنابراین:

تنها در صورتی در یک جمله مرکب، دو یا چند جمله پایه دیده می شود که آن ها، هم پایه شده باشند.

اما پیروها این گونه نیستند؛ یعنی در یک جمله مرکب، هم می توان پیروها را با یک دیگر هم پایه کرد، هم می توان به کمک چند پیوند وابسته ساز چند پیرو را- بدون آن که هم پایه باشند- به جمله اضافه کرد؛ نمونه:

وقتی بغض آسمان می ترکد و چشمان ابر خیس باران می شود من کنار پنجره منتظر می نشینم تا صدای قدم هایت را بشنوم.  
پیروهای هم پایه هم پایه ساز  
وابسته ساز هم پایه ساز پایه وابسته ساز پیرو  
(دو پیرو اول هم پایه اند اما پیرو پایانی به کمک وابسته ساز جداگانه ای (تا) به عبارت اضافه شده است.)

## حرف های ربط هم پایه ساز

پیوندهای هم پایه ساز را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول:

و (۱) یا (۲) بلکه (۳) ولی، اما، لیکن (۴)

دسته دوم:

هم... هم... (۱) چه... چه... (۲) یا... یا... (۳) نه... نه... (۴)  
خواه... خواه... (۵) نه تنها... بلکه... (۶)

تفاوت این دو دسته این است: هم پایه سازهای دسته اول، فقط بین جمله ها می آیند اما هم پایه سازهای دسته دوم در ابتدای اولین جمله نیز می نشینند؛ مثال:

دسته اول:

او درس می خواند و کار می کند. او درس می خواند یا کار می کند؟



## تست‌های آموزشی

۱. عبارت «ادبیات پیوندی برادرانه میان انسان‌ها برقرار می‌کند و ایشان را وامی‌دارد با هم گفت‌وگو کنند.» از چند جمله مستقل ساخته شده است؟

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

پاسخ تحلیلی:

ابتدا فعل‌ها را مشخص می‌کنیم: (۱) برقرار می‌کند (۲) وامی‌دارد (۳) گفت‌وگو کنند پس در این عبارت سه جمله ساده به کار رفته است. حالا باید ببینیم که این جمله‌های ساده، پایه و پیرو هستند یا مستقل:

جمله مستقل ساده	جمله مستقل مرکب
ادبیات پیوندی برادرانه میان انسان‌ها برقرار می‌کند و ایشان را وامی‌دارد [که] با هم گفت‌وگو کنند.	پایه
	پیرو

همان‌طور که می‌بینید جمله سوم پیرو است - چون با «که» شروع شده است - و جمله دوم پایه است ← جمله دوم و سوم بر روی هم یک جمله مستقل مرکب ساخته‌اند. جمله اول یک جمله مستقل ساده است که با جمله مستقل مرکب بعدی به کمک «و» هم‌پایه شده است ← باید گزینه دوم را انتخاب کنیم.

۲. عبارت «ما در دوران تخصصی شدن دانش زندگی می‌کنیم و این به سبب تکامل حیرت‌انگیز علم و تکنولوژی است و نیز به دلیل تقسیم دانش به شاخه‌ها و بخش‌های بی‌شمار» از چند جمله مستقل ساخته شده است؟

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

حتماً قبل از خواندن «راهنمایی»، پاسختان را مشخص کنید؛ سپاس!

گفتیم هر واژه‌ای که مترادف «زیرا» باشد، پیوند وابسته‌ساز است. دقت داشته باشید که «برای» مترادف «زیرا» نیست چون هرگز نمی‌توان آن را جایگزین «زیرا» کرد. (برای ≠ برای این که)

پاسخ تحلیلی:

«برای» و مترادف‌های آن، حرف اضافه هستند نه پیوند وابسته‌ساز.

در این عبارت هیچ پیوند وابسته‌سازی به کار نرفته است. «به سبب» و «به دلیل» مترادف «برای» هستند، پس حرف اضافه‌اند و نباید آن‌ها را با پیوندهای وابسته‌ساز «به سبب این که» یا «به دلیل این که» اشتباه گرفت.

در این عبارت سه فعل و سه جمله مستقل ساده دیده می‌شود. البته فعل جمله سوم (است) برای جلوگیری از تکرار حذف شده است (به قرینه لفظی):

ما... زندگی می‌کنیم و این به سبب تکامل... است و نیز به دلیل تقسیم دانش به شاخه‌ها و بخش‌های بی‌شمار [است].

جمله مستقل ساده	هم‌پایه‌ساز	جمله مستقل ساده	هم‌پایه‌ساز	جمله مستقل ساده
-----------------	-------------	-----------------	-------------	-----------------

باید گزینه سوم را انتخاب می‌کردید.



سه پیرو هم پایه ساز

پیرو      پیرو      پیرو


برای یافتن... برویم که در غار زندگی می‌کنند، صاعقه و جانواران را می‌پرستند و ... در معرض نابودی قرار دارند.

پایه      وابسته ساز      به جای «و» (هم پایه ساز)      هم پایه ساز

(گزینه دوم)

۵. در جمله مرکب «امروز به سبب ضعیف شدن دولت‌های ملی، می‌بینیم که فرهنگ‌های فراموش شده و حاشیه‌نشین، بار دیگر سربرمی‌آورند و نشانه‌های حیاتی پویا را در هم‌نوازی عظیم سیاره جهانی شده ما آشکار می‌کنند.» چند جمله هسته (پایه) و چند جمله وابسته (پیرو) دیده می‌شود؟<sup>۱</sup>

- (۱) یک جمله هسته و دو جمله وابسته      (۲) دو جمله هسته و یک جمله وابسته
- (۳) یک جمله هسته و سه جمله وابسته      (۴) دو جمله هسته و دو جمله وابسته

کافی است به تعداد فعل‌ها توجه کنید و حروف ربط هم پایه ساز و وابسته ساز را مشخص نمایید. 

هم چنین توجه داشته باشید که مصدرها و صفت‌های مفعولی را با فعل اشتباه نگیرید.

### پاسخ تحلیلی:


در این جمله سه فعل دیده می‌شود: ۱- می‌بینیم ۲- سربرمی‌آورند ۳- (آشکار) می‌کنند. («ضعیف شدن» مصدر است نه فعل. «فراموش شده» و «جهانی شده» صفت مفعولی هستند.)

یادتان که نرفته؛ اول به سراغ جمله‌های پیرو می‌رویم:

«فرهنگ‌های فراموش شده... سربرمی‌آورند» پیرو است زیرا با «که» شروع شده است. جمله بعدی نیز پیرو است زیرا با این جمله هم پایه شده است ← جمله اول پایه است و آفرین بر شما که گزینه اول را انتخاب کرده اید!

۶. درباره بیت «مپندار کاین شعله افسرده گردد / که بعد از من افزد از مدفن من» کدام گزاره دستوری زیر درست است؟

- (۱) از دو جمله پایه و یک جمله پیرو تشکیل شده است.
- (۲) از یک جمله پایه و دو جمله پیرو تشکیل شده است.
- (۳) از دو جمله مستقل تشکیل شده است.
- (۴) از یک جمله مستقل تشکیل شده است.

گاهی «که» معنی «بلکه» می‌دهد؛ در این صورت، «که» پیوند هم پایه ساز است نه وابسته ساز؛  نمونه: نه فقط پدرم که همه خانواده با من همراه شدند.

### پاسخ تحلیلی:

دیگر حتماً نکته را دریافتید: «که» در آغاز مصراع دوم معنای «بلکه» می‌دهد:

۱. متن این پنج تست از کتاب «چرا ادبیات» نوشته «ماریو بارگاس یوسا» و ترجمه «عبدالله کوثری» برگرفته شده است.





میبندار، که این شعله افسرده گردد: جملهٔ مستقل نخست که مرکب است  
پایه پیرو

بلکه بعد از من از مدفن من می‌افروزد: جملهٔ مستقل دوم که ساده است. (گزینهٔ دوم)  
هم پایه‌ساز  
دو جملهٔ مستقل

۷. در سرودهٔ زیر چند جملهٔ پایه و چند جملهٔ پیرو دیده‌می‌شود؟

«با بدان کم نشین که صحبت بد / گرچه پاکی تو را پلید کند»

- (۱) یک جملهٔ پایه و دو جملهٔ پیرو  
(۲) یک جملهٔ پایه و سه جملهٔ پیرو  
(۳) دو جملهٔ پایه و یک جملهٔ پیرو  
(۴) دو جملهٔ پایه و دو جملهٔ پیرو

باید کمی بیت را مرتب کنیم تا ذهنمان مرتب شود!



پاسخ تشریحی:

با بدان (آدم‌های بد) کم (کمتر) بنشین که صحبت بد (هم‌نشینی با فردی ناشایست) تو را پلید می‌کند اگرچه پاکی (هستی) ← جملهٔ نخست، پایه است و دو جملهٔ بعدی به واسطهٔ آمدن پیوندهای «که» و «اگرچه» پیرو هستند.  
(گزینهٔ نخست)

۸. بیت «همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم» از ..... جملهٔ مستقل ..... تشکیل شده است.

- (۱) دو - ساده  
(۲) یک - مرکب  
(۳) دو - مرکب  
(۴) سه - ساده

پاسخ تشریحی:

حُب، این جا حرف ربط «اگر» فعل «است» حذف شده:

[اگر] همه سر به سر تن به کشتن دهیم، از آن به [است] که کشور به دشمن دهیم ← گزینهٔ دوم درست است.  
پیرو پایه پیرو

۹. در کدام گزینه جملهٔ وابسته دیده‌می‌شود؟

- (۱) بلندی از آن یافت کو پست شد  
(۲) جوی مشک بهتر که یک توده گل  
(۳) تن بی‌سرت را که خواهد گریست  
(۴) تو شاهی و گر ازدها پیکری؟

۱. گاهی «که» معنای «از» می‌دهد که در این صورت حرف اضافه<sup>۱</sup> است.

۲. گاهی «اگر» معنای «یا» می‌دهد که در این صورت حرف ربط هم پایه‌ساز است.

۱. حروف اضافه: حرف‌هایی که یک گروه اسمی را وارد یک جمله می‌کنند: از، به، در، با، بی، بدون، برای، به‌جز، مثل و ... آن گروه اسمی که پس از این حروف اضافه می‌آید، متمم نامیده می‌شود.



## پاسخ تحلیلی:

گزینه نخست: بلندی از آن یافت که او پست شد. (یک جمله مستقل مرکب)

پایه                      پیرو

گزینه دوم: جوی (یک جو) مُشک بهتر [است] از یک توده گل. (یک جمله مستقل ساده)

متمم

گزینه سوم: بر تن بی سرت که<sup>۱</sup> (چه کسی) خواهد گریست؟ (یک جمله مستقل ساده)

گزینه چهارم: تو شاهی یا ازدهای پیکری؟ (دو جمله مستقل ساده که هم پایه شده اند). ← گزینه نفسست درست است.

جمله مستقل      جمله مستقل

۱۰. در بیت «آمدی؟! وه که چه مشتاق و پریشان بودم / تا برفتی ز برم صورت بی جان بودم» جمله‌های پایه کدامند؟

(۱) «آمدی»، «برفتی ز برم»

(۲) «آمدی»، «صورت بی جان بودم»

(۳) «وه»، «صورت بی جان بودم»

(۴) «آمدی»، «وه»

## پاسخ تحلیلی:

باز هم به دنبال نشانه‌های دستوری می‌گردیم؛ یعنی در این جا حروف ربط وابسته‌ساز ما را راهنمایی می‌کنند ←


۱. «که» ۲. تا

آمدی؟ (جمله مستقل ساده)

وه (شبه جمله که بعنوان جمله پایه در بیت آمده است) که چه مشتاق و پریشان بودم (جمله پیرو برای شبه جمله «وه»)

تا از از برم رفتی (جمله پیرو) صورت بی جان بودم (جمله پایه) ← این بیت از سه جمله مستقل تشکیل شده است؛

اولی ساده، دومی و سومی مرکب ← گزینه سوم درست است.

گاهی شبه جمله‌ها هم پیرو می‌گیرند؛ 

**نمونه:** آه که فریادم به گوش کسی نرسید! آفرین که کتاب خوان شده‌ای!

۱. «که» در معنای «چه کسی» ضمیر پرسشی است نه حرف ربط.



## قسمت دوره‌های ۱

۱. در کدام گزینه جمله‌های کم‌تری دیده‌می‌شود؟
  - ۱) محال است سعدی که راه صفا / توان رفت جز بر پی مصطفی
  - ۲) به نام خدایی که جان آفرید / سخن گفتن اندر زبان آفرید
  - ۳) پرستار امرش همه چیز و کس / بنی آدم و مرغ و مور و مگس
  - ۴) گلستان کند آتشی بر خلیل / گروهی بر آتش برد ز آب نیل
  
۲. در کدام گزینه حذف فعل رخ نداده است؟
  - ۱) پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز / ماه و خورشید مُسَخَّر<sup>۱</sup> کند و لیل و نهار
  - ۲) تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او / همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار
  - ۳) این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند نقش بُود بر دیوار
  - ۴) تا کی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش / حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار
  
۳. در کدام گزینه، حذف فعل رخ داده است؟
  - ۱) تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان
  - ۲) چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت پرده برداری ز رخسار
  - ۳) الهی فضل خود را یار ما کن / ز رحمت، یک نظر در کار ما کن
  - ۴) گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش نقش‌های بی‌شمار است
  
۴. در کدام بیت شمار جمله‌ها، کم‌تر است؟
  - ۱) به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها / حلاوت سنج معنی در بیان‌ها
  - ۲) بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل که او خواهد نژندش
  - ۳) به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نی یک موی باشد بیش و نی کم
  - ۴) و گر توفیق او یک سو نهد پای / نه از تدبیر کار آید نه از رای
  
۵. در کدام گزینه، پیوند وابسته‌ساز به کار نرفته است؟
  - ۱) چو سهراب شیر اوژن او را بدید / بخندید و لب را به دندان گزید
  - ۲) رها شد ز بند زره موی او / درخشان چو خورشید شد روی او
  - ۳) بدانست سهراب کاو دختر است / سر و موی او از در افسر است
  - ۴) کجا نام او بود گردآفرید / زمانه ز مادر چنین ناورید

۱. مُسَخَّر: رام و فرمانبردار، تسخیر شده



۶. در همهٔ گزینه‌ها، پیوند وابسته‌ساز حذف شده است، به جز ...

- ۱) کنون من گشایم چنین روی و موی / سپاه تو گردد پر از گفت و گوی
- ۲) کنون لشکر و دژ به فرمان توست / نباید بر این آشتی، جنگ جُست
- ۳) شگفت آمدش گفت از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه؟
- ۴) بدو روی بنمود و گفت ای دلیر / میان دلیران به کردار شیر

۷. در چهارپارهٔ زیر، جملهٔ پایه کدام است؟

- «چه اندیشید آن شب، کس ندانست / که مزگانش به خون دیده تر شد  
چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد»
- ۱) از آتش هم کمی سوزنده تر شد
  - ۲) چو آتش در سپاه دشمن افتاد
  - ۳) چه اندیشید
  - ۴) کس ندانست

۸. کدام گزینه دربارهٔ عبارت «وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران

همراه یک محصل، خطرناک است» درست است؟

- ۱) یک جملهٔ مستقل مرکب است.
- ۲) «آمدم» فعل جملهٔ پایه است.
- ۳) از یک جملهٔ پایه و یک جملهٔ پیرو ساخته شده است.
- ۴) از یک جملهٔ مستقل مرکب و یک جملهٔ مستقل ساده تشکیل شده است.

۹. در کدام عبارت دو حرف ربط وابسته‌ساز به کار رفته است؟

- ۱) برای انتقال از فرودگاه به شهر در اروپا حتماً باید از اتوبوس استفاده کرد زیرا که فواصل زیاد است و با تاکسی کرایه سرسام‌آور خواهد شد.
- ۲) این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتیم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسندهٔ بزرگ طلب کنم.
- ۳) از ارگ مزینان درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانهٔ هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند.
- ۴) سخن از روزگاری است که مردان فقه و حکمت و شعر و ادب نه در ادارات که در غرفه‌های مساجد یا مدرسه‌های مدارس می‌نشستند.

۱۰. در سرودهٔ «پرکن پیاله را کاین آب آتشین / دیری است ره به حال خرابیم نمی‌برد» جمله یا جمله‌های پایه کدام است؟

- ۱) دیری است
- ۲) پرکن پیاله را
- ۳) پرکن پیاله را دیری است
- ۴) «دیری است» و «پرکن پیاله را»



## تست دوره‌ای ۲

۱. در بیت‌های زیر چند جملهٔ پیرو دیده‌می‌شود؟  
 «دلبری کجا نام او اشکیوس / همی بر خروشید بر سان کوس  
 بیامد که جوید ز ایران نبرد / سر هم نبرد اندر آرد به گرد»  
 (۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار
۲. در کدام گزینه، دو مورد حذف فعل به قرینهٔ لفظی دیده‌می‌شود؟  
 (۱) گفتم پس چاره‌ای نیست جز این که دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر.  
 (۲) عیالم با این ترتیب موافقت کرد و بنا شد روز دوم عید نوروز دستهٔ اول و روز سوم دستهٔ دوم بیایند.  
 (۳) دیدم چشم بد دور آقا و اترقیده اند. قدش درازتر و تک و پوزش کره‌تر شده است.  
 (۴) دیدم حرف حسابی است و بدغفلتی شده است؛ گفتم آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟
۳. در سرودهٔ «چگونه این چنین که بلند بر زبر ما سوا ایستاده‌ای / در کنار تنور پیرزنی جای می‌گیری / وزیر مهمیز کودکانهٔ بچگان یتیم و در بازار تنگ کوفه» ...  
 (۱) حروف هم‌پایه‌ساز میان جمله‌های پیرو آمده‌اند. (۲) حروف هم‌پایه‌ساز میان جمله‌های پایه آمده‌اند.  
 (۳) سه جملهٔ مستقل ساده دیده‌می‌شود. (۴) یک مورد حذف فعل به قرینهٔ لفظی دیده‌می‌شود.
۴. در کدام گزینه، جملهٔ هسته و وابسته دیده‌می‌شود؟  
 (۱) چند کنم تو را طلب خانه به خانه در به در؟ / چند گریزی از برم گوشه به گوشه کو به کو؟  
 (۲) بروید ای حریفان بکشید یار ما را / به من آورید آخر صنم گریز پا را  
 (۳) دوش چه خورده‌ای دلا فاش بگو نهان مکن / چون خمشان بی‌گنه روی بر آسمان مکن  
 (۴) هست طومار دل من به درازای ابد / برنوشته ز سرش تا سوی پایان تو مرو
۵. در کدام گزینه جملهٔ پرسشی منفی (استفهام انکاری) احساس نمی‌شود؟  
 (۱) دردی‌ست غیر مردن کان را دوا نباشد / پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن  
 (۲) تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پُرسی کزین پس نبینی تو کام  
 (۳) بدو گفت خندان که نام تو چیست / تن بی‌سرت را که خواهد گریست  
 (۴) چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی / تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد





## تست مسخه‌نی

۱. در کدام بیت، حذف فعل به «قرینه معنوی» صورت گرفته است؟ (تجربی ۹۶)
- ۱) حکایت از لب شیرین دهان سیم اندام / تفاوتی نکند گر دعاس یا دشنام
  - ۲) کسان را درم داد و تشریف و اسب / طبیعی است اخلاق نیکو نه کسب
  - ۳) به چشم‌های تو دانم که تا ز چشم برفتی / به چشم عشق و ارادت نظر به هیچ نکردم
  - ۴) به جای خاک، قدم بر دو چشم سعدی نه / که هر که چون تو گرامی بود به ناز آید
۲. در همهٔ ابیات «فعل به قرینه معنوی» محذوف است، به جز: (هنر ۹۶)
- ۱) گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست / صاحب خبر بیامد و من بی‌خبر شدم
  - ۲) گران‌جان تر ز شبنم نیست جان ناتوان من / اگر می‌بود با من روی گرمی آفتابش را
  - ۳) رسید نالهٔ سعدی به هر که در آفاق / هم آتشی زده‌ای تا نفیر می‌آید
  - ۴) هر که سودای تو دارد چه غم از هر که جهانش / نگران تو چه اندیشه و بیم از دگرانش
۳. در کدام بیت، حذف فعل به قرینهٔ لفظی صورت گرفته است؟ (زبان ۹۶)
- ۱) کجا دست گیرد دعای ویت / دعای ستمدیدگان در پیت؟
  - ۲) یکی را که سعی قدم پیش‌تر / به درگاه حق منزلت بیش‌تر
  - ۳) بفرمود گنجینهٔ گوهرش / فشانند در پای و زر بر سرش
  - ۴) دعای منت کی بود سودمند / اسیران محتاج در چاه و بند؟
۴. کدام بیت، فاقد جملهٔ وابسته است؟ (خارج از کشور ۹۴)
- ۱) لطف و عطا و احسان پیوسته از تو آید / جرم و خطا و عصیان از ما بود همیشه
  - ۲) از تنگی دهانت یک ذره گفته باشد / هر ذره کو به وصفت گویا بود همیشه
  - ۳) جای دل است کویت ز آنجا مران به جورش / بگذار تا دل من بر جا بود همیشه
  - ۴) تا شاهد جمالت مستور باشد از من / اشکم میان مردم رسوا بود همیشه
۵. همهٔ ابیات به استثنای بیت ..... فاقد جملهٔ وابسته‌اند. (تجربی ۹۳)
- ۱) بهار آمد و گلزار نور باران شد / چمن ز عشق رخ یار لاله افشان شد
  - ۲) برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر / وه که با خرمن مجنون دل انگار چه کرد
  - ۳) ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد / چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
  - ۴) زین پیش دلاورا کسی چون تو شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت



۶. در همهٔ ابیات به جز بیت ..... «نقش تبعی» وجود دارد.  
 (آزمون ۴ جامع سنجش ۹۳)
- ۱) ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این پنج روزه دریایی
  - ۲) در میخانه بستند خدایا میسند / که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند
  - ۳) باغ جان را تازه و سرسبزدار / قصد این مستان و این بستان مکن
  - ۴) صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را / که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
۷. در کدام بیت حذف فعل به «قرینهٔ معنوی» صورت گرفته‌است؟  
 (آزمون ۱ جامع سنجش ۹۱)
- ۱) گرچه دانی که نشنوند بگوی / هرچه دانی ز نیک خواهی و پند
  - ۲) دست بر دست می‌زند که دریغ / نشنیدم حدیث دانشمند
  - ۳) نام نکویی چو برون شد به کوی / در نتوانی که ببندی به روی
  - ۴) هر که علم شد به سخا و کرم / بند نشاید که نهد بر درم
۸. در همهٔ ابیات به جز بیت ..... حذف فعل به قرینهٔ معنوی صورت گرفته‌است.  
 (خارج از کشور ۹۱)
- ۱) آسمان در زیر پای همّت / بر زمین مالنده فرق فرقدین
  - ۲) ای محافل را به دیدار تو زین / طاعتت بر هوشمندان فرض عین
  - ۳) ای کمال نیک مردی بر تو ختم / نیک نامی منتشر در خافقین (خاور و باختر)
  - ۴) از مقامت تا ثریا هم چنان / کز ثریا تا ثری فرقت و بین
۹. در بیت «خَلَدگر به پا خاری آسان برآید / چه سازم به خاری که در دل نشیند» .....  
 (ریاضی ۹۱ با تغییر)
- ۱) دو جملهٔ مستقل مرکب دیده می‌شود.
  - ۲) سه فعل مضارع اخباری دیده می‌شود.
  - ۳) سه فعل مضارع التزامی دیده می‌شود.
  - ۴) یک جملهٔ مستقل مرکب دیده می‌شود.
۱۰. کدام بیت یک جملهٔ مستقل کامل نیست؟
- ۱) آمد مه و لشکر ستاره / خورشید گریخت یک سواره
  - ۲) چشمی که مناره را نبیند / چون ببیند مرغ بر مناره
  - ۳) مگریز درآ تمام بنگر / زنده شده کشتگان دوباره
  - ۴) گر بر سر کوی عشق بینی / سرهای بریده بر قناره (قَلاب)





## پاسخ تحلیلی تست دوره‌ای ۱

۱.

قرار شد که به فعل‌های حذف شده، مناداها و شبه‌جمله‌ها دقت داشته باشیم.

گزینه نخست: (ای) سعدی (منادا) مُحال است که راه صفا را جز بر پی مصطفی توان رفتن ⇐ ۳ جمله  
گزینه دوم: به نام خدایی که جان آفرید و سخن گفتن اندر زبان آفرید، [سخنم را آغاز می‌کنم.] ⇐ ۳ جمله  
مصدر

گزینه سوم: پرستار امرش همه چیز و کس (یعنی) بنی آدم و مرغ و مور و مگس هستند. ⇐ ۱ جمله  
گزینه چهارم: آتشی را بر خلیل گلستان می‌کند و گروهی را از آب نیل بر آتش می‌برد ⇐ ۲ جمله  
پس باید گزینه دوم را انتخاب می‌کردید.

۲.

گزینه نخست: خدایی پاک و بی‌عیب [است] که به تقدیر عزیزش، ماه و خورشید را مُسخر می‌کند و لیل و نهار [را مُسخر می‌کند].

حرف ربط «و» بین «می‌کند» و «لیل» آمده، اما «می‌کند» فعل است و «لیل» مفعول، پس این دو واژه هم‌نقش نیستند؛ یعنی «و» بین دو واژه هم‌نقش در یک جمله نیامده ⇐ «و» بین دو جمله آمده؛ یعنی با آمدن «می‌کند» جمله نخست تمام شده، «و» آمده تا جمله دوم آغاز شود. اما «و» بین «لیل و نهار» هم‌پایه‌سازِ درون یک جمله یا همان «واو عطف» است، زیرا نقش «لیل» و «نهار» یکسان است.

گزینه دوم: تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او همه می‌گویند و (اما) یکی از هزار گفته نیاید (گفته نمی‌شود).  
گزینه سوم: این همه نقشِ عجب بر در و دیوار وجود [هست]؛ هر که فکر نکند نقش بر دیوار (نقاشی) بُود (است).  
گزینه چهارم: تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش [داری]؛ حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار [است].

۳.

یادمان باشد که پس از مناداها، جمله‌ای حذف شده است:

الهی [به من بنگر یا به من گوش کن یا تو را می‌خوانم یا ...]

۴.

گزینه نخست: به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها و حلاوت سنج معنی در بیان‌ها [سخنم را آغاز می‌کنم] ⇐ یک جمله  
گزینه دوم: آن سر بلند [است] که او بلند بخواهدش و آن دل، نژند (اندوه‌گین) [است] که او نژند بخواهدش ⇐  
چهار جمله

گزینه سوم: به ترتیبی وضع عالم را نهاده است که نه یک موی زیاد باشد نه کم [باشد] ⇐ سه جمله  
گزینه چهارم: اگر توفیق او یک سو نهد پای / نه از تدبیر کار آید نه از رای [کارآید] ⇐ سه جمله

بین «نه ... نه ...» همیشه دو جمله هم پایه می آید.

### ۵. ۲

گزینه نخست: چو = هنگامی که ← پیوند وابسته ساز است.

گزینه دوم: چو = مانند ← حرف اضافه است.

گزینه سوم: کاو = که او ← «که» پیوند وابسته ساز است.

گزینه چهارم: کجا = که ← پیوند وابسته ساز است.

### ۶. ۲

گزینه نخست: با توجه به معنای شعر و ماجرای داستان (نبرد گردآفرید و سهراب) روشن می شود که حرف ربط «اگر» از آغاز بیت حذف شده است.

گزینه دوم: هر دو مصراع یک جمله مستقل ساده است و حرف ربطی در کار نیست.

گزینه سوم و چهارم: در هر دو بیت حرف ربط «که» پس از فعل «گفت» حذف شده است.

### ۷. ۴

قرار شد فعل ها را مشخص کنیم و پیوندهای وابسته ساز را (به ویژه آن هایی که حذف شده اند). کسی ندانست [که] آن شب چه اندیشید که مزگانش به خون دیده تر شد (یک جمل مستقل مرکب) چو (مانند) آتش در سپاه دشمن افتاد و از آتش هم کمی سوزنده تر شد (دو جمله مستقل ساده هم پایه)

### ۸. ۱

فقط کافی بود به حذف شدن حرف ربط وابسته ساز دقت می کردید:

وقتی [که] از پاریز به رفسنجان آمدم (پیرو) به من سفارش شد (پایه) که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است (پیرو) ← یک جمله مستقل مرکب، تشکیل شده از یک جمله پایه و دو جمله پیرو

### ۹. ۲

همان طور که گاهی «که» حذف می شود، گاهی «که» پس از حرف های ربط دیگر می آید و حرف ربط مرکب می سازد؛ نمونه: زیرا ← زیرا که // چون ← چون که // اگر ← اگر که // تا ← تا که همین جا می نشستم تا / تا که او بیاید. از این جا تکان نمی خورم زیرا که باید امروز اورا ببینم.

گزینه نخست: «زیرا که» یک واژه است و روی هم، یک حرف ربط (از نوع مرکبش) به شمار می آید.

گزینه دوم: «اگر» به «اگر که» تبدیل می شود اما «که اگر» نداریم؛ قبول دارید؟

در این جا واقعاً دو حرف ربط جداگانه در کنار هم آمده است؛ «این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود» جمله پایه است و می خواهد مفعولش را به شکل جمله پیرو بگیرد؛ بنابراین «که» می آید تا پیرو مفعولی به جمله پایه پیوند



بخورد؛ اما خود پیرو مفعولی یک جمله مرکب است که از یک پیرو شرطی و یک پایه (پاسخ شرط) ساخته شده است. این معلم ... سفارش کرده بود که (اگر) (سر قبر ویکتور هوگو رفتیم) از جانب او فاتحه‌ای ... طلب کنیم) پس بهتر است بگوییم که «از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنیم» پیرو جمله «این معلم بزرگ و باسواد سفارش کرده بوده» است و خود جمله پیرو، یک پیرو هم برای خودش گرفته: «اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتیم.»

گزینه سوم: آیا جمله «آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند» ناقص است؟ روشن است که خیر؛ پس «تا» در این جا حرف ربط وابسته‌ساز نیست، بلکه به پایان مکان اشاره می‌کند و حرف اضافه است.

گاهی جمله پیرو، توصیفی برای یکی از واژه‌های جمله پایه است که به آن پیرو توضیحی می‌گویند؛ مثلاً جمله «می‌آید» در این عبارت: مردی که می‌آید، پدر من است.

جمله پایه: از ارگ مزینان درختان کهنی آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند ← کدام درختان؟ (درختان کهنی) که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده‌اند.

پیرو توصیفی

گزینه چهارم: «که» در آغاز عبارت حرف ربط وابسته‌ساز است اما در ادامه عبارت «که» در معنی «بلکه» آمده و حرف ربط هم‌پایه‌ساز است.

۱۰.

باید جمله را مرتب کنیم:

پر کن پیاله را (پایه) که دیری است (پیرو) [که] این آب آتشین ره به حال خرابم نمی‌برد (پیرو دوم یا در واقع پیرو پیرو)

## پاسخ تحلیلی تست دوره‌ای ۲

۱. 

دلیری که (کجا) نام او اشکبوس بود بر سان کوس بر خروشید (جمله مستقل مرکب اول)  
پیرو توضیحی

بیامد که از ایران نبرد بجوید و سر هم نبرد را زیر گرد بیاورد. (جمله مستقل دوم)  
دو پیرو هم پایه

۲. 

گزینه نخست: یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر [بیایند] و [بخوردند].  
گزینه دوم: بنا شد روز دوم عید نوروز دسته اول [بیایند] و روز سوم دسته دوم بیایند.  
گزینه سوم: دیدم چشم بد دور [باشد] آقا و اترقیده اند: قدش درازتر [شده است] و تک و پوزش کریه‌تر شده است.  
(«باشد» به قرینه معنایی حذف شده نه لفظی).  
گزینه چهارم: گفتم نمی شود نصف غاز را امروز [سر میز آورد] و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد.

۳. 

«این چنین که» را باید حرف ربط وابسته ساز در نظر بگیریم < «بلند بر ز بر ما سوا ایستاده ای» پیرو است برای  
۱. چگونه در کنار تنور پیرزنی جای می گیری و ۲. [چگونه] زیر مهمیز کودکانه بچگکان یتیم [جای می گیری] و  
چگونه] در بازار تنگ کوفه [جای می گیری]

۴. 

بر نوشته ز سرش تا سوی پایان [که] تو مرو  
پایه (جمله هسته) پیرو (جمله وابسته)

۵. 

در این بیت واقعاً اشکبوس پرسشی را مطرح می کند: نام تو چیست و از کدام ایل و تبار هستی (چه کسانی پس از مرگت دور پیکرت گردمی آیند و برایت می گریند؟)  
گزینه نخست: من چگونه گویم = من نمی توانم بگویم  
گزینه دوم: چه پرسى = نباید پرسى  
چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی: برای کسی که تو در خیالش باشی (عاشقت باشد) نمازی نیست (نمی تواند به نماز بایستد)

۶. 

«و» هنگامی که درون یک جمله دو واژه یا دو گروه را هم پایه کند، «واو عطف» نامیده می شود.



حالت مرتب شدهٔ بیت نخست: چو (وقتی که) از ضعیفی صبر و هوشش نماند ...  
 گزینهٔ دوم: من در میان جمع [هستم] و دلم جای دیگر است («واو» میان دو جمله آمده است و هم‌پایه‌ساز دو جمله است).  
 گزینهٔ سوم: اشتر طلبید و مَحْمِلِ آراست («واو» میان دو جمله آمده است).  
 گزینهٔ چهارم: امروز بدانی قدر و بر هیچ نبازی اش («واو» میان دو جمله آمده است).

#### ۷. ۳

«بود» از پایان بیت نخست حذف شده است. // «بود» از پایان مصرع نخست و مصرع دوم بیت دوم حذف شده است.  
 // در بیت‌های سوم و چهارم فعلی حذف نشده است.  
 «آن ره و رفتار» و «آن روش و جنبش هموار» هر دو مفعول هستند؛ بنابراین واوی که میانشان آمده است، هم‌پایه‌ساز درون جمله یا همان «واو عطف» است.

#### ۸. ۲

«چو» در بیت «سوم» معنای «هنگامی که» می‌دهد ← پیوند وابسته‌ساز است ← بیت سوم، پیرو است برای جمله‌های بیت چهارم ← این دو بیت بر روی هم یک جملهٔ مستقل (مرکب) را تشکیل می‌دهند پس به اصطلاح موقوف‌المعانی هستند؛ اما بیت‌های نخست و دوم هر یک از جملاتی مستقل تشکیل شده‌اند و موقوف‌المعانی نیستند.

#### ۹. ۴

بیت اول، یک جملهٔ مستقل ساده است. بیت دوم اصلاً جمله نیست بلکه قسمتی از جمله‌ای است که در بیت دوم کامل می‌شود: عاقبت از خامی خود سوخته و رهروی یک کبک نیاموخته ره و رفتار خود را فراموش کرد.

قید

#### ۱۰. ۴

در گزینهٔ چهارم «چون» به معنی «وقتی که» یا «به این دلیل که» آمده است و پیوند وابسته‌ساز است.

«اما، ولی، لیکن، بلکه» پیوند هم‌پایه‌ساز هستند.



## پایسج تکاملی قسمت سنجشی

## ۱.

از پایان بیت نخست و دوم، فعل «است» حذف شده اما به قرینه لفظی. (طبیعی است اخلاق نیکو نه کسب [کردنی است].<sup>۱</sup>)

در بیت سوم، شاعر به چشم‌های یارش سوگند می‌خورد: به چشم‌های تو [سوگند می‌خورم]... و این حذف به قرینه معنایی است زیرا چنین فعلی در جمله قبل یا بعد دیده نمی‌شود.

## ۲.

۱) گوشم به راه [بود] تا که خبر می‌دهد ز دوست ...

۳) رسید ناله سعدی به هر که در آفاق [هست]

۴) هرکه سودای تو دارد چه غم از هر که [در] جهانش [هست] / نگران تو چه اندیشه و بیم از دگرانش [هست]

در بیت دوم فعلی حذف نشده است.

معنای بیت دوم: جان من از شبنم گران‌تر و سنگین‌تر نیست. وقتی خورشید از شبنم روتابد، شبنم بخار شده به سوی خورشید می‌رود؛ اگر یار خورشید چهره من نیز نگاه گرمی به من بیندازد، جانم به سوی او پر می‌کشد!

## ۳.

بفرمود گنجینه گوهرش / فشانند در پای [اش] و زر بر سرش [فشانند].

بیت گزینه ۱: دعای وی (فردی پارسا و باخدا) کجا دستت را می‌گیرد (به تو کمکی نمی‌کند) [وقتی که] دعا و نفرین

ستمدیدگان پشت سر تو [هست]

حذف به قرینه معنایی

بیت گزینه ۲: یکی را که سعی قدم بیش‌تر [است] به (= در) درگاه حق منزلت [او] بیش‌تر [است]

حذف به قرینه معنایی

حذف به قرینه معنایی

بیت گزینه ۴: دعای من کی سودمند بودت (سودمند باشد برای تو) [وقتی که] اسیران محتاج در چاه و بند [هستند]

حذف به قرینه معنایی

(روی سخن شاعر در بیت‌های ۱ و ۴، با حاکم ستمگر است که مردم عادی از او دست دعا به درگاه خدا برداشته‌اند

و معترضان در زندان و چاه به سر می‌برند.)

## ۴.

هر مصراع بیت نخست یک جمله ساده مستقل است و هیچ حرف ربط وابسته‌سازی میان دو جمله به کار نرفته است.

در بیت دوم، جمله «او به وصف همیشه گویا بود» پیرو (جمله وابسته) است، زیرا پس از حرف ربط «که» آمده است.

در بیت‌های سوم و چهارم هم، جمله‌هایی که پس از حرف ربط «تا» آمده‌اند، وابسته (پیرو) هستند.

۱. یعنی خُلق نیک باید در سرشت و نهاد آدمی نهاده شده‌باشد و آدم بدخلق و بداخلاق نمی‌تواند ذات خود را عوض کند.



### ۵.

تنها در گزینه دوم حرف ربط وابسته‌ساز (که) دیده می‌شود. در این جا «وه» شبه جمله‌ای است که پیرو گرفته است.

### ۶.

گزینه ۲: در خانه تزویر و ریا

معطوف به مضاف الیه

گزینه ۳: تازه و سرسبز

معطوف به مسند

گزینه ۴: به کوه و بیابان

معطوف به متمم

### ۷.

دست بر دست می‌زند [و می‌گوید] که در یخ / نشنیدم حدیث دانشمند

حذف به قرینه معنوی

معنای بیت سوم: وقتی نامت به خوبی در زبان‌ها بیفتند، دیگر نمی‌توانی خلوت بگزینی و از مردم بگریزی زیرا معروف شده‌ای و همه به دیدارت می‌آیند.

### ۸.

اصلاً در سه گزینه دیگر فعلی به چشم نمی‌خورد، پس حتماً به قرینه معنایی حذف شده‌اند اما در گزینه چهارم فعل «است» دیده می‌شود. از مقام تو تا ثریا (اوج آسمان) همان قدر فرق و بین (فاصله) است که از ثریا تا ثری (زمین) [فرق و بین است].

### ۹.

اگر به پای خاری بخلد (فرو برود) آسان برمی‌آید. (جمله مرکب خبری)

پیرو پایه

چه سازم (چگونه کنار بیایم، چه بکنم) با خاری که در دل می‌نشیند؟ (جمله مرکب پرسشی)

پایه پیرو

«بخلد» و «بسازم» مضارع التزامی هستند و «برمی‌آید» و «می‌نشیند» مضارع اخباری. فعل ماضی هم دیده نمی‌شود.

### ۱۰.

در انتهای بیت گزینه ۴ نمی‌توانیم نقطه یا علامت پرسش و عاطفه بگذاریم زیرا این جمله تمام نشده است:

اگر بر سر کوی عشق ببینی سرهای کشتگان را بر قناره ...

گزینه ۱: آمد مه و لشکر ستاره [و] خورشید گریخت یک سواره.

گزینه ۲: چشمی که مناره را نمی‌بیند، چون (چگونه) مرغ بر مناره را می‌بیند؟

گزینه ۳: مگریز؛ در آ (درون جمع بیا) و تمام بنگر [که] کشتگان دوباره زنده شده [اند].